

# بعد از طوفان دوران نوح، چرا خداوند حکم اعدام را مقرر کرد؟

نویسنده مقاله: مهران پورپشنگ

خداوند مجازات اعدام را مقرر فرمود (پیدایش فصل ۹ آیات ۵-۷)

بعد از خروج نوح و خانواده اش به همراه حیوانات از کشتی، خداوند به نوح فرمود: "کشتن انسان جایز نیست، زیرا انسان شبیه خدا آفریده شده است. هر حیوانی که انسانی را بکشد، باید کشته شود. هر انسانی هم که انسان دیگری را به قتل برساند، باید به دست انسان کشته شود"

مجازات اعدام برای محدود کردن خشونت صادر شد. قبل از طوفان، حکم الهی مبنی بر مجازات اعدام وجود نداشت. در نتیجه قتل و خشونت به تدریج رواج یافت. به عبارت دقیق تر، خشونت یکی از دلایل نازل شدن طوفان بود. بدین ترتیب، خدا نظم نوینی را در حکومت انسانی مقرر فرمود.

این نکته در کتاب خروج فصل ۲۰ آیه ۱۳ مشاهده می شود: "قتل نکن". قتل نه فقط گناه محسوب می شود، بلکه ارتکاب به آن، جامعه را ناامن می سازد. اگر خدا فرمان داد که دزدی نکن، مقصود فقط ارتکاب گناه نبود، بلکه در جامعه هرج و مرج ایجاد می شود. اگر خدا فرمود که زنا نکن، یعنی نه فقط زنا گناه است، بلکه روابط زن و شوهر را نابود می کند و بچه های طلاق و یا بی سرپرست به جامعه تحویل داده می شوند. آسیب شناسی زنا (خیانت به همسر) بسیار عمیق و معمولاً غیر قابل جبران است.

اما خدا قانونی را در شریعت وضع می کند که قاتل کشته شود (خروج فصل ۲۱ آیه ۱۲). فرمان "قتل نکن" محدود است به روابط شخصی و جلوگیری از ناامنی در سطح جامعه. در اجتماعی که نه نیروی پلیس و نه دستگاه قضایی وجود داشت، چنین قانونی از انتقام شخصی جلوگیری می نمود. اگر این قانون نبود، افراد قوی، ضعیفان را در مقابل کوچک ترین خطا، خرد می کردند.

بدیهی است که قانون خروج فصل ۲۱ آیه ۱۲، صرفاً رهنمودی بود برای قضات، نه این که به عنوان معیار روابط شخصی به کار برود. مجازات برای متخلفان خود متضمن برقراری سیستم قضایی بود. این قانون باعث می شد مجازات با نوع جرم متناسب باشد. بنابراین فقط سیستم قضایی می توانست حکم اعدام را اجرا کند. زمان جنگ نیز شرایط ویژه خود را دارد: دشمن کاملاً بی رحم است و دفاع امری ضروری است.

از سوی دیگر، در دوران بعد از طوفان خدا مجازات اعدام را مقرر فرمود، زیرا این استنباط غلط می توانست شکل بگیرد که اگر خدا توسط طوفان سهمگین بشر را نابود کرد، پس می توان نتیجه گرفت که خدا ارزش اندکی برای حیات انسان قائل است.

برای مقابله با چنین تفکر اشتباه، خدا می آموزد که انسان ارزش بسیاری دارد، زیرا شبیه خدا آفریده

شده است و نماینده خدا بر روی زمین است. لذا از این مقام منحصر به فرد حیات بشری باید حفاظت کرد و دانست که کشتن هر انسانی جرم بزرگی است. در نسخه های قدیمی کتاب پیدایش عبارت "هر انسانی هم که انسان دیگری را به قتل برساند" (فصل ۹ آیه ۵)، چنین است: "هر انسانی هم که برادرش را به قتل برساند". از آن جا که همگی از یک خانواده هستیم، بنابراین قتل در حکم برادرکشی است.

قاتلین می بایست اعدام می شدند، چون نه فقط جامعه را ناامن می کردند، بلکه خشونت را ترویج می دادند. با این توصیف، حکم عیسی همه را حیرت زده کرد. او فرمود که حتی بی دلیل بر شخصی خشمگین شوی، گناهی است به بزرگی قتل (متی فصل ۵ آیات ۲۱ - ۲۲).

قتل و خشم هر دو از یک ریشه اند. اگرچه خشم به ظاهر گناه کوچک تری است، اگر به حال خود رها شود و جلو آن گرفته نشود، به گناه بزرگ تر یعنی قتل منجر می شود. اگر تلخی و عصبانیت ادامه یابد، در ما افکار و انگیزه های پلید ایجاد کرده و به انتقام و حتی جنایت منجر خواهد شد. زندگی انسان از افکارش ساخته می شود.

حال این سؤال مطرح می شود که اگر قتل غیرعمد بود، شریعت یهود چه دستورالعملی داشت؟ در تثنیه فصل ۱۹ آیات ۲ - ۷ می خوانیم: "باید سه شهر به عنوان پناهگاه تعیین کنید تا اگر کسی مرتکب قتل غیرعمد شود، بتواند به آن جا فرار کرده، در امان باشد.

بدین ترتیب مدعی خون مقتول نمی تواند قاتل بی گناه را بکشد". خداوند با تعیین "شهرهای ملجا (پناهگاه)" باعث تحکیم عدالت در قوم اسرائیل شد. اگر به نقشه باستانی اسرائیل نگاه کنیم، درمی یابیم که شهرهای ملجا طوری قرار داشتند که به راحتی برای آنانی که نیاز به محافظت داشتند، قابل دسترس بود.

راه هایی که به این شهرها منتهی می شد دارای تابلوهای راهنمایی بود تا کسی که به طور غیرعمد مرتکب قتل شده بود به راحتی بتواند از انتقام افراد خشمگین بگریزد. اگر آن شخص شهر ملجا را ترک می کرد، زندگی اش در معرض خطر قرار می گرفت و رهبران مذهبی نمی توانستند به او کمک کنند.